

باسمه تعالی

- ۱ **وجه دوم: وجدان**
- ۲ **اشکال: گاهی حُسن منشأ محبوبیت نیست**
- ۲ **استدلال بر قُبْح تجرّی**
- ۲ **وجه اول: شمول حق الطاعه نسبت به فعل تجرّی**

موضوع: حجج و امارات / قطع / بررسی قبح تجرّی

خلاصه مباحث گذشته:

در جلسات وارد جهت دوم از مباحث قطع، یعنی تجرّی شدید. در این جلسه مقام اول یعنی بررسی قبح تجرّی ادامه خواهد یافت، و استدلال بر عدم قبح تجرّی بررسی خواهد شد.

همانطور که گفته شد «تجرّی» فعل اختیاری نیست، اما تجرّی «بما هو تجرّی» قبیح نیست بلکه تجرّی «بما هو هتک» قبیح است. در موارد تجرّی هتک محقق شد، اما در ضمن فرد معصیت محقق نشده بلکه هتک در ضمن فرد دیگری محقق شده است. نظیر اینکه قتل زید قصد شود و کشته شود، اما بعد قتل معلوم شود عمرو را کشته است. در این صورت که قصد قتل زید را داشته، قصد قتل یک انسان بریء هم وجود داشته، که در ضمن فرد دیگری یعنی عمرو محقق شده است. زیدیت یا عمرویت دخالتی در حسن و قبح ندارد، لذا قصد قتل عمرو بریء اختیاری نیست اما قصد قتل انسان بریء اختیاری است. در تجرّی نیز با قصد معصیت، قصد هتک هم محقق شده، لذا هر چند تجرّی همراه قصد نیست اما هتک همراه قصد است (مرحوم آخوند هم هتک بودن را منکر نیست بلکه می خواهد آن را از اختیاری بودن خارج نماید). معیار در هتک همان عرف است که این فرد را هتاک به مولی می دانند.

جمع بندی اینکه تجرّی فعلی اختیاری انسان نیست؛ از طرفی نیز تجرّی «بما هو تجرّی» قبیح نیست، حتی معصیت «بما هی معصیه» نیز قبیح نیست، بلکه هر دو «بما هو هتک للمولی» قبیح اند. هتک نیز فعلی اختیاری است، هر چند متجرّی اعتقاد داشته این هتک در ضمن فرد معصیت است، اما در ضمن فرد تجرّی است.

وجه دوم: وجدان

وجه اول از مرحوم آخوند بود، و ایشان وجه دیگری نیز بیان نموده است. مرحوم آخوند در ضمن یک مثال به وجدان تمسک نموده است. اگر عبدی ببیند عدو مولی در حال غرق شدن است، وظیفه عقلی اش عدم انقاذ است، زیرا حفظ جان عدو قبیح است. در این صورت اگر عبد با توجه به اینکه عدو مولی است انقاذ نمود (اگر دیگری بود وی را انقاذ نمی کرد)، و بعد

متوجه شد ولد مولی را نجات داده است، این انقاذ محبوب مولی است. حتی اگر عبد به مولی بگوید اگر می دانستم ولد است انقاذ نمی کردم، و چون گمان کردم عدو است، انقاذ نمودم، در این صورت نیز این فعل انقاذ، محبوب مولی است. اگر این رفتار قبیح باشد، چطور ممکن است نزد مولی محبوب شود؟ یعنی از محبوبیت عمل، عدم قبیح آن کشف می شود. اگر واقعاً رفتار عبد قبیح است، چطور محبوب مولی می شود؟ لذا با توجه به اینکه فعل انقاذ، مصداق تجرّی است، پس تجرّی قبیح نیست. این مثال یک منبّه وجدانی است بر اینکه تجرّی قبیح نیست.

اشکال: گاهی حسن منشأ محبوبیت نیست

به نظر می رسد این فرمایش هم صحیح نیست، زیرا محبوبیت گاهی ناشی از حسن، و گاهی ناشی از منفعت است (یعنی یک فعل هر چند قبیح باشد، به دلیل منفعتی که دارد، حسن می شود). به عنوان مثال سرقت واقعاً نزد سارق محبوب است، هر چند سارق هم می داند این کار قبیحی است. محبوبیت سرقت به دلیل منفعت آن برای سارق است. مظلوم از ظلم به ظالم خوشحال می شود، زیرا مصلحت تشفی (که منفعتی برای مظلوم است) دارد. در حالیکه ظلم حتی در مورد ظالم نیز قبیح است. در مثال مرحوم آخوند نیز هر چند مولی تصریح می کند کار عبد قبیح است، اما در عین حال محبوب نیز هست (به دلیل منفعتی که برای مولی دارد). به عبارت دیگر در موالی عرفیه حبّ و بغض دائر مدار حسن و قبح نیست، بلکه ممکن است منفعت نیز منشأ حبّ و بغض شود. در نتیجه این مثال منبّه وجدان نخواهد بود.

استدلال بر قبح تجرّی

قول دوم این است که تجرّی (یا عمل متجرّی به)، قبیح است. گفته شد شاید قول مشهور همین نظر باشد. برای این قول نیز وجوهی ذکر شده است که به دو وجه اشاره می شود بحوث ج ۴ ص ۳۶:

وجه اول: شمول حق الطاعه نسبت به فعل تجرّی

شهید صدر فرموده است قبح تجرّی مرتبط به حق الطاعه است. یعنی در هر موردی حق الطاعه ثابت باشد، مخالفت آن قبیح است؛ و در هر موردی حق الطاعه ثابت نباشد، مخالفت با آن قبیح نیست؛ در مورد خداوند متعال حق الطاعه ممکن است فقط در تکالیف واقعیّه (اعم از واصل و غیر واصل)، و یا فقط در تکالیف واصله، و یا فقط در وصول تکلیف (اعم از فرض وجود تکلیف واقعی و عدم آن)، باشد. واضح است که دائره حق الطاعه فقط در تکالیف واقعیّه نیست زیرا در صورت قطع به عدم تکلیف، معلوم است که حق الطاعه وجود ندارد؛ با توجه به دو مقدمه معلوم می شود که احتمال اخیر متعین است:

مقدمه اول این است که نفع اطاعت یا ضرر معصیت متوجه خداوند نیست بلکه متوجه مکلف است. یعنی اگر تمام انسان های روی زمین خداوند متعال را اطاعت کنند ذره ای انتفاع برای خداوند ندارد، و اگر تمام انسان ها عاصی باشند نیز خداوند متعال

ذره‌ای از این معصیت‌ها متضرر نمی‌شود. اگر در اطاعت مصلحتی هست برای مطیع، و اگر در معصیت مفسده‌ای هست برای عاصی است. این مقدمه جای خدشه ندارد؛ مقدمه دوم اینکه حق الطاعه خداوند اعتباری نیست، بلکه واقعی است. با توجه به این دو مقدمه، دائره حق الطاعه فقط در موارد وصول تکلیف است؛ زیرا اطاعت و معصیت در خداوند تأثیری ندارد بلکه بنده باید در مقابل مولای حقیقی ادب عبودیت را رعایت کند. رعایت ادب عبودیت، مبتنی بر رعایت واصلات است هر چند تکلیفی واقعی در بین نباشد. به عبارت دیگر رعایت تکالیف واقعی مهم نیست، زیرا تأثیری در خداوند ندارد. بنابراین حق الطاعه شامل موارد تجرّی (که وصول تکلیف هست، اما تکلیفی واقعی در بین نیست) نیز خواهد بود، پس تجرّی نیز قبیح است.